

سومین روشنفکری

حمید سیف

یکی از عمیقترین عرصه‌های انقلاب فرهنگی، بحث تعامل حوزه و دانشگاه و به تعبیری رابطه علم و دین است. به دو دلیل بحث حوزه و دانشگاه برای جمهوری اسلامی یک بحث مهم و درجه اول محسوب می‌شود؛ یکی اینکه انقلاب ایران، با صبغه اسلامی و بهره‌بری علمای اسلام به وقوع پیوست و اساس آن بر احیای دیانت در شکلی تازه و روزآمد بود. بدین معنی که ایجاد یک نظام سیاسی مدرن و مبتنی بر آموزه‌های دینی خودبه‌خود بحث چگونگی تعامل دو مقوله سنت و مدرنیسم را به میان می‌کشید و آن را به یکی از بنیادهای اولیه نظام جمهوری اسلامی مبدل می‌ساخت. دوم آنکه دین و علوم دینی همواره خود را در مواجهه، ارتباط یا همسازی با دستاوردهای جدید علمی می‌داند و پاسخ‌گویی به مسائل روز از وظایف نهادهای دینی است. بر همین اساس بود که مقوله‌ای تحت عنوان روشنفکری دینی در جامعه مطرح گردید و هر گروه، نخله و شخصی از ظن خود به ایفای نقش روشنفکر دینی همت گمارد. اما نکته مورد غفلت اکثر افراد و جریانهای روشنفکری دینی در آن بود که آنها از منظر مدرنیسم و علوم جدید به دین می‌نگریستند و در حقیقت به نوعی شناخت یا مطالعه علمی از دین روی آوردند. این روش گرچه مورد نیاز و توجیه بود اما حکم حرکت کردن برخلاف جریان آب را داشت. انقلاب اسلامی به وقوع پیوسته بود تا همه دنیا و مسائلیش را به مورد نقادی دین‌ورزانه بگذارد و فرهنگ و تمدن بشری را با معیارهای جاودانه و حکیمانه دین بسنجد و کاستیها و کژیهای مدنیت بشری را به مدد تعالیم آسمانی سامان ببخشد. بر همین اساس بود که متفکر شهید علامه مرتضی مطهری با بهره‌گیری از احاطه کم‌نظیر بر علوم اسلامی و آشنائی نیروی سومی را در جریان روشنفکری دینی به وجود آورد تا سایه تعالی بر اندیشه علمی و انگیزه‌های عملی جامعه بیافکند. بر اساس مبانی نیروی سوم روشنفکری، حیات طیبه و حیات معقول ما را از تن‌دادن به دستاوردهای ناقص،

ناشکیب و گاهی ناهماهنگ مدرنیته باز می‌دارد. استاد مطهری بر آن است تا از گرایشهای شرقی و غربی یا التقاطی در روشنفکران دینی جلوگیری نماید و خط استواری را به عنوان روشنفکری متدین، که دین، ذره‌بین اوست، به وجود آورد تا مسائل جامعه و مباحث علوم را با آن بکاود. در مقاله زیر با روشنفکری اصیل دینی و مجاهدات علمی استاد مطهری در شکل‌گیری این جریان آشنا می‌شوید.



با مطالعه جامعه‌شناسانه گروهها و نیروهای اجتماعی، می‌توان منشا پیدایش اندیشه‌ها و مسیر روند جریانهای اجتماعی را شناخت و منظرهای تازه‌ای را در تحولات اجتماعی کشف کرد. تعلیم و تربیت بستر تحولات، اصلاحات و انقلابها را در جامعه فراهم می‌کند و زایش فرهنگی بسیار و البته دیرپاب دارد. با سیر شکوفایی تاریخی نهاد تعلیم و تربیت به دست روحانیت، پس از چهارده قرن، انقلاب اسلامی ایران بر نهال مکتب امامان به ثمر نشست و از سوی دیگر در دو سده اخیر، که شاخه‌های نهاد تعلیم و تربیت از غرب به ایران رسید و عده‌ای از میوه آن چشیدند، خط سیر جدیدی در تعلیم و تربیت و تفکر پیدا شد که - به اصطلاح - جریان روشنفکری را پدید آورد. بنابراین، باید گفت دو پایگاه اجتماعی روحانیت و روشنفکری با کارکردهای بعضا همانند، مسئولیتهای خطیری بر عهده دارند. مطالعه نسبت میان این دو^۱ و به‌ویژه بررسی اندیشه کسانی که تواما مصداق هر دو جریان هستند، کسانی که اندیشه حوزه و دانش دانشگاه را بر طرحی اسلامی بارور کردند و با تفکر دینی، احیای جامعه را رقم زدند - که در این مقاله از آنها با عنوان نیروی سوم روشنفکری یاد می‌شود و نگارنده بنیانگذار این جریان را استاد شهید مطهری معرفی می‌کند - حائز اهمیت بسیار است. نیروی سوم روشنفکری که از هم‌نهادی اندیشه دینی

و دانش بشری با میناگری در حوزه تفکر دینی در دو نهاد حوزه و دانشگاه برمی‌آید، در زمینه تولید دانش و نظریه‌پردازی می‌تواند نقش اصلاح‌گری و هدایت نظام اسلامی را در تحقق اهداف والای آن به شایستگی ایفا کند.

روحانیت در ایران عصر جدید

شاه اسماعیل صفوی با طرح شعارهای مذهبی شیعی، که بین مردم ایران مقبولیت بسیار داشت، نه تنها قوم خود، یعنی قزلباش‌ها را جذب نمود، بلکه بخشهای مختلف جامعه را نیز زیر نفوذ خود قرار داد.^۲ وی با بهره‌گیری از تشیع، رنگ قبیله‌ای حرکت سیاسی خود را ضعیف کرد و به آن شکلی مذهبی داد؛ در نتیجه، زمینه فرهنگی و سیاسی مناسبی برای رشد هرچه بیشتر نهاد تعلیم و تربیت شیعی و سازمان روحانیت در ایران پدید آمد.

به تناسب بهره‌ای که شاه صفوی از شعارهای دینی می‌برد، توقعات اجتماعی نیز بر سلوک دینی او در چارچوب فقه شیعه سیاسی شیعیه افزایش می‌یافت و این امر حضور عالمان شیعی را در حوزه اقتدار او به یک واقعیت اجتماعی مبدل ساخت؛ این‌درحالی بود که همزمان دولت عثمانی اختناق سیاسی گسترده‌ای را بر شیعیان تحمیل می‌کرد. در نتیجه، عالمان و روحانیان شیعه با لحاظ شرایط و نیز مشاهده ضعف موجود در دستگاه صفوی، دعوت شاهان صفوی را پذیرفتند و برای نفوذ و گسترش تعالیم دین دست به کار شدند. درک این وضعیت زمانی آسانتر خواهد بود که توجه شود تا پیش از صفویه شیعیان حتی در ایران به‌سختی می‌توانستند هویت خود را حفظ کنند. از این رو، باینکه روحانیت شیعه به غاصب بودن حکومتها قائل بود، اما برای حفظ مصالح شیعیان و ترویج تعالیم مذهب شیعی، با پادشاهان صفوی تاحدودی همکاری می‌کرد.^۳ علیرغم همه کشمکشهای فراوانی که میان دو نیروی روحانیت و دربار صفوی حاکم بود، حوزه بزرگ علمی

اصفهان در این دوره شکل گرفت. دشمنی بنیادین علما و دربار صفوی. گاه نمودهای آشکار نیز می‌یافت؛ چنانکه محقق کرکی، معروف به محقق ثانی، که در زمان خود از نفوذ بسیاری میان مردم برخوردار بود، در این دوره مسموم شد.^۱ باین همه، در مقطع تاریخی تحت سلطه صفویان، حوزه‌های علمیه از رونق بسیاری برخوردار شدند و روحانیت شیعه سامان بسزایی یافت؛ به گونه‌ای که پس از سقوط صفویه و انتقال قدرت به افشاریه، زندیه، قاجاریه و حتی پهلوی، هر کس به قدرت می‌رسید، ناگزیر بود حریم مذهب و علما را حفظ کند. باینکه حوزه علمیه پس از صفویه رونق خود را تا حدود زیادی از دست داد و استوانه‌های نستوه روحانیت در خارج از ایران حضور داشتند. اما جهتگیری مردم و حکومتها همچنان از نجف و سامرا نظارت و رهبری می‌شد و روحانیون در این شرایط نیز به رسالت تبلیغی و تربیتی خود عمل می‌کردند. نهضت تنباکو و قیام مشروطه نمونه‌های برجسته این تلاشها هستند.^۲

در طول این مدت، آنچه در تعالیم فقهی به صورت سر بسته ذکر شده بود، به تدریج در عمل نیز خود را آشکار نمود و نظریه ولایت فقیه به نیابت از ولایت امام معصوم شکل گرفت. این نظریه، کارآمدی خود را، به ویژه در حکم معروف میرزای شیرازی نشان داد. سرانجام مبانی نظریه ولایت فقیه در اندیشه امام خمینی (ره) به طور شایسته‌ای پردازش شد و در سلوک سیاسی ایشان با تکیه بر لایه‌های عمیق معرفت مردم تحقق عینی یافت.

لازم به ذکر است؛ در دوره صفویه با رسمیت یافتن مذهب تشیع و در نتیجه احساس نیاز روزافزون به مبانی نظری و گسترش مباحث عقلی، چالشهای بیشتری فراروی روحانیت قرار گرفت. در این برهه از بحران توسعه معرفت، گرایش اخباری پدید آمد؛ روندی متجذرنه که شرع را منهای عقل می‌خواست و می‌کوشید تنها با گوش سپردن به نقل، مسائل نوین را پاسخ گوئی و پاسخ جویی کند.

در برابر این جریان، روش اصولی اجتهاد، که تلاش می‌کرد روش‌شناسی فراگیری را برای اجتهاد تدوین نماید، به وجود آمد. این جریان، میان پرسش‌ها و مجهولات تا منابع اجتهاد (کتاب، سنت و عقل) راهی هموار، منظم و مضبوط کشید.

دیری نیاید که جریان اصولی و روشمند غالب شد و حوزه‌های علمیه توانستند از قیود جمود و تحجرهایی یافته و متناسب با شرایط زمان و مکان حرکت کنند.^۳ همین قرائت اجتهادی و کارآمد از دین، سالها بعد، مبانی نظری پیدایی و پایایی و یویایی انقلاب اسلامی را فراهم نمود. البته میان دو گرایش اخباری و اصولی، مراتبی وجود دارد؛ کماتکه کسانی حتی با التزام به مبانی اجتهاد اصولی، نتوانسته‌اند کاملاً از بند تحجرهایی یابند.

پس از انقلاب اسلامی، با برخورداری دین و روحانیت از قدرت سیاسی، قاعدتاً باید روحانیت در تبیین و اجرای دین موفق می‌شد، اما در اینجا مشکل بزرگی وجود داشت و آن این که علیرغم ظرفیتهای بالای دین اسلام در زمینه‌های اجتماعی، در این حوزه کمتر نظریه‌پردازی شده بود؛ گذشته از آنکه هیچ تجربه عملی نیز وجود

نداشت. مشکل اول تنها به دست روحانیت قابل گشودن بود. از این رو، علمای دین با پرسشها و نیز فضاهای نوین دین‌پژوهی مواجه شدند. پدیده‌ای که رویارویی با آن قطعاً از عهده جریان اخباری خارج بود و صرفاً جریان اصولی توان رویارویی با آن را داشت.

برقرار کردن ارتباط معنوی، معرفتی و عاطفی میان مردم و اهل بیت پیامبر (ص)، به ویژه امام حسین (ع)، از مهم‌ترین کارکردهای روحانیت است که انقلاب اسلامی را به نتیجه رساند و امروزه ضامن حفظ استقلال و آزادی، پاسداری از نقش همین الگوها و تربیت عاشورایی مردم است.

در ذکر علل تسهیل این ارتباط میان روحانیت و مردم، بدون شک نمی‌توان از اقدام به جهاد و شهادت از سوی روحانیون در طول تاریخ در راستای حفظ استقلال داخلی در برابر دشمنان خارجی چشم پوشید؛ چنانکه به عنوان نمونه‌ای از این مجاهدتها، می‌توان به حضور مجتهدانی مبرز و مبارز در مقام فرماندهی بسیج نیروهای مردمی در جنگهای ایران و روس اشاره کرد.

علاوه بر این، وابستگی اقتصادی روحانیت به مردم از طریق وجوهات شرعی و مبالغی که بابت حق تبلیغ دریافت می‌کنند، نیز ارتباط این دو را مستحکم نموده و روحانیت را در کنار مردم، بلکه پیشاپیش آنان در راه خیر و صلاح ملی قرار داده است.

انقلاب اسلامی حاصل این ارتباط و توسعه آن بوده است. در واقع پس از تحکیم و توسعه سازمان روحانیت در عهد صفوی و افزایش اقتدار آشکار مرجعیت در زمان میرزای شیرازی و تسهیل ارتباطات، چه در رفت و آمد و چه در اطلاعات در قرن اخیر، پیوند مردم با روحانیت بیشتر شد و انقلاب اسلامی به ثمر نشست. پس از این بود که روحانیت در کارکرد عمده خود، یعنی تبیین و اجرای ابعاد اجتماعی اسلام، با چالش مواجه شد. ادامه ایفای نقش اجتماعی و عمل به تکلیف و رسالت خویش از سوی روحانیت، بدون شک مستلزم به‌کارگیری روشهای منطقی اجتهاد و فهم راستین دین و نیز استفاده از اندیشه‌ها و دانشهای نوین در پاسخ‌دهی مناسب به مسائل جدید خواهد بود.

پیدایش و گسترش روشنفکری

روشنفکری در کشور ما محصول آشنایی با اندیشه‌های نوین غرب با به عبارت بهتر پیامد ظهور و پیشرفت مدرنیته در غرب است و این در حالی است که ظهور مدرنیته در غرب دستاورد جنبش روشنفکری کانونهای علمی و فرهنگی پایان قرون وسطی، از جمله کلیسای شارتر در قرن دوازدهم می‌باشد.^۴ اولین گروههای روشنفکری در ایران از اواخر دوران قاجار با تأسیس دارالفنون و اعزام دانشجو به خارج - که معمولاً از درباریان بودند - شکل گرفتند. آنان به دلیل تربیت ناسالم، پس از سفر به فرنگ به صورت انسانهایی خودباخته و فریفته درآمدند که در بازگشت می‌خواستند ایران را نیز همانند کشورهای غربی بسازند. روشنفکران برای اولین بار در جریان مشروطه بود که حضور خود را علنی کردند و توانستند با ایجاد آشفتنگی و

انحراف در این حرکت، به قدرت دست یابند؛ اما زوال قاجار و روی کار آمدن حکومت استبدادی پهلوی، آنان را تا سطح عمال حکومت تنزل داد.

روشنفکری در ایران، ابتدا در جریان تجددطلبی بر اساس علوم تجربی و گرایش به فلسفه‌های اجتماعی لیبرالیستی نمود یافت. این روند تا پیش از شهریور ۱۳۲۰، با عنوان منورالفکری مشهور شد و موجب انحراف مشروطه از مسیر واقعی شرعی و ملی خود گردید.

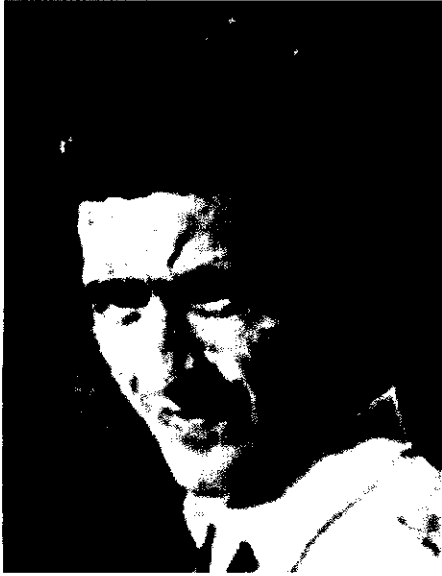
پس از شهریور ۱۳۲۰، با تباهی و سیاهی وجهه اجتماعی جریان لیبرالیستی منورالفکری در اثر همکاری با استبداد رضاخانی،^۵ گرایش مارکسیستی و کمونیستی با عنوان روشنفکری در میان گروهی از جوانان، که بیشتر دانشجو بودند، پدیدار شد.

جریان چپ روشنفکری در حزب توده وابسته به حکومت کمونیستی شوروی شکل گرفت. جریان راست آن نیز در لژهای سازمان فراماسونی سامان یافت.^۶ جریان اخیر از طریق فراماسونری در واقع به انگلستان و سپس به امریکا پیوند می‌خورد. پس از شهریور ۱۳۲۰، جناح چپ روشنفکری میدان‌دار شد و جناح راست نیز با تأخیری هشت‌ساله خود را در قالب جبهه ملی بازسازی و سازماندهی کرد. شاخه‌ای از جناح چپ به منافقین ختم شد و بخش دیگر آن در جریان انقلاب اسلامی هضم و جذب گردید. جناح راست نیز همچنان به حیات خود ادامه داد، اما سرانجام تحت فشار و سیطره فراگیری و نیرومند روح مذهبی و استقلال طلبی ملت ایران، به ویژه در جریان انقلاب اسلامی، مقهور شد.

امروزه جنبش روشنفکری جدیدی که از انگاره‌های کثرت‌گرایی و نسبی‌گرایی پست‌مدرنیستی استفاده می‌کند، پدید آمده که میراث برجای مانده از جناح راست قدیم روشنفکری است.^۷

از منظری دیگر می‌توان روشنفکران را در همه جناحهای یادشده به دو شاخه تقسیم کرد: ۱- روشنفکر غرب‌زده که دین را موضوع تفکر قرار نمی‌دهد و در مبانی و موضوعات و نتایج اندیشه‌های خود تابع غرب است؛ به عنوان مثال، برخی معتقد بودند برای سعادت و پیشرفت جامعه باید دین را کنار گذاشت و کم‌کم از آن فاصله گرفت. ۲- روشنفکر دینی که با بهره‌گیری از مبانی و روش دانش و اندیشه غربی به تفکر در مقولات دینی و نیز به تفسیر، توجیه و حتی گاه به تحریف دین می‌پردازد.^۸

این گونه معضلات در عرصه روشنفکری در واقع پیامد آن هستند که اصلاح‌گرایان روشنفکری در جامعه ما بیمار متولد شد و از همان آغاز به جای پیوند با مردم، بر وابستگی به غرب یا شرق تکیه و تأکید داشت.^۹ گسست اقتصادی این جریان از مردم و دوری آن از توده‌های مردم - به ویژه از سوی تحصیلکرده‌های خارج از کشور - و نیز وجود تفاوت بسیار در فضای فکری و آرمانی مردم و روشنفکران، به ضعیف و سطحی‌بودن پایگاه جریان روشنفکری در جامعه انجامیده است. در واقع گرایش روشنفکران در عرصه فعالیت سیاسی به غوغاسالاری و اتخاذ رفتارهای سیاسی ناهنجار به جای تکیه بر لایه‌های عمیق معرفت و آگاهی مردم، از همین ضعف پایگاه و



جایگاه اجتماعی آنان نشأت می‌گرفت. البته توسعه دانشگاهها و وسعت یافتن دامنه پایگاه اجتماعی خانواده‌های دانشجویان از قشر مرفه به تمامی اقشار جامعه، تاحدودی این خلأ را پر کرد، اما به‌رحال آنچه در گذشته در اندیشه دانشگاهیان تزریق می‌شد، بومی نبود و لذا در جامعه چندان به کار نمی‌آمد.

بااینکه توسعه دانشگاهها در ایران اندکی از رایحه فرهنگ و تاریخ معنوی را به دانشگاهها رسوخ داد، ولی کارکرد عمده این مراکز علمی، درواقع غربی کردن ارزشها و اندیشه‌های جوانان و جامعه بوده است. هرچند بعضی روشنفکران با اتخاذ گرایش‌های مذهبی در جریان انقلاب و تداوم آن، از طریق همراه شدن با مردم کارکرد موثری داشتند، اما کارکرد عمده روشنفکران رواج ارزشها و اندیشه‌های غرب و غربی کردن جامعه بوده است.

همراهی برخی روشنفکران با ملت در زمینه خواسته‌های دینی و مردمی، دو علت عمده داشت: ۱. تمایلات مردمی و دینی آنان ۲. نیاز جامعه به دانش این گروه در بستر تحولات و تحولات اجتماعی. البته همین بهره‌برداری از دانشها و اندیشه‌های روشنفکران، آثار نامطلوبی نیز در پی داشت. حداقل پیامدهای این مساله را می‌توان رواج ارزشها و اندیشه‌های غربی برشمرد که آثار آن در کمک به عدم تحقق کامل اهداف انقلاب اسلامی کاملاً آشکار است.^{۳۳}

رابطه میان روحانیت و روشنفکری

روحانیت برای اجتهاد، کشف، استخراج و پاسخ به مسائل جدید، به دستاوردهای دانش و اندیشه بشری نیازمند است تا آنها را پس از نقد و تصفیه در منابع و مبانی دینی، آماده بهره‌برداری نماید؛ و این اندوخته علمی و اندیشه‌ای در دانشگاهها وجود دارد. از دیگر سو، دانشگاهها نیز برای جهت‌یابی مناسب و هماهنگ با فرهنگ اصیل اسلامی، نیازمند چارچوب و بنیادهایی هستند که در حوزه‌های علوم دینی ذخیره شده است. در نتیجه باید گفت: همکاری این دو حوزه با یکدیگر صرفاً با توافق آنها بر سر منابع ملی و وحدت در مبانی معرفتی،

قابل تحقق خواهد بود.

امروزه مهم‌ترین کارکرد مورد انتظار از روحانیت و روشنفکران، کوشش نظری و عملی در پردازش نظریه‌های قوی و کارآمد در ابعاد اجتماعی علوم اسلامی و تلاش برای اصلاح مدیریت جامعه است. این مهم، تنها در گرو وحدت پویای حوزه و دانشگاه و همکاری روحانیان و دانشگاهیان تحقق خواهد پذیرفت.

این راهبرد پدیدآورنده جریان جدیدی در حوزه و دانشگاه خواهد بود که با نام روشنفکر متدین قابل معرفی است؛ یعنی روشنفکری که از دین اثر می‌پذیرد و بر مبانی دینی تکیه و تاکید دارد؛ نه روشنفکر دینی که بر اساس مبانی غربی به دین می‌اندیشد و نه روشنفکر غرب‌زده که دین را به قهر از حوزه تفکر خویش می‌داند. جریان جدید روشنفکر متدین، که جوانه‌هایی از آن روییده است، با تکیه بر مبانی دینی و در حیطه آموزه‌های اسلامی، از دانشها و اندیشه‌های نوین بهره می‌جوید و بدین‌سان، جنبش نرم‌افزاری و تولید دانش با شاخصهای مناسب و شایسته برای تحقق و تداوم حیات طیبه تولد می‌یابد و می‌بالد.

این دغدغه ارزشمند رهبر معظم انقلاب تنها راه شکوفایی و پیشروی انقلاب اسلامی است: «در صورتی که میان حوزه و دانشگاه همکاری عمیق نظری و علمی معطوف به تولید دانش و نظریه‌پردازی انجام شود و از میان این ملاقات مبارک، قشر روشنفکر متدین برآید و بیاید، هم حوزه و روحانیت پاسخ‌گویی نیازهای تازه و فضاهای فکری جدید خواهد بود و هم دانشگاهی پویا، مستقل و مرتبط با ارزشها و تاریخ و فرهنگ مردم با حداکثر کارکرد مفید خواهیم داشت. همچنین انقلاب فرهنگی که در لایه‌های ژرف انقلاب سیاسی و اجتماعی اسلامی قرار دارد، تحقق یافته و راه صدور و تبلیغ پیام انقلاب اسلامی گشوده می‌شود.»

استاد مطهری

بنیاتگذار نیروی سوم روشنفکری

سوگواران افول تمدن اسلامی بسپارند، اما همه را

می‌توان در دو گروه عمده طبقه‌بندی کرد: نخست آنها که کوشیدند با وام‌گیری از تمدن غربی و محصولات دانش و اندیشه بشری به احیای تفکر دینی بپردازند اما راهی را در پیش نگرفتند که آنها را به سرمنزل مقصود برساند؛ زیرا حقیقت فکر دینی را به خوبی نشناختند و از روی احساس شفقت و تعصب بر دین، به گمان خود در احیای تفکر دینی تلاش کردند؛ اما گروه دیگر که شهید مطهری پیش‌قراول آنان بود، کوشیدند با تفکر دینی به مردم روح و حیات بدهند. مطهری با ژرف‌نگری دین‌شناسانه و تفکر خلاق و قوی خود مکتبی را پایه‌گذاری کرد که احیای دینی جامعه و تحقق حیات معنوی را در صدر اهداف خود قرار داده است.

روشنفکری در جامعه ما سه جهتگیری متفاوت داشت که با نگاهی جامعه‌شناختی سه نیروی اجتماعی متفاوت و بلکه متضاد را پدید آورد:

نیروی اول کسانی هستند که در انکار فرو رفته‌اند. آنان کسانی هستند که غرق در حجابهای نفسانی‌اند و صرفاً اوهام و هوسهای شان را در تفکر خود منعکس می‌کنند. این گروه از روشنفکران که سراسر مسحور و مفتون ظواهر و زخارف دنیایی و تمدن و تفکر غربی هستند، معتقدند که باید از نوک پا تا فرق سر غربی شد. آنها با تکیه بر فرآورده‌های دانش و اندیشه بشری، به جنگ دین و تفکر دینی و حیات معنوی می‌روند. این گروه را درواقع می‌توان با عنوان «غرب‌زده» معرفی کرد.

نیروی دوم روشنفکری ندای حق را از پس حجابهای جهل و اوهام خود می‌شنود و تفکر دینی را به نحوی ناتمام و نادرست عرضه می‌کند. آنان کسانی‌اند که می‌کوشند با تیغ اندیشه و دانش نوین بشر، نه به کشتار تفکر دینی بلکه به مسلح کردن و تجهیز و تزئین تفکر دینی بپردازند. آنها اندیشه دینی را روبه‌احتضار دیده و خود را فرشته‌ای می‌دانند که باید با دانشهای جدید و اندیشه‌های بشر تازه‌ای در کالبد دین بدمند. این گروه به روشنفکران دینی ملقب هستند و از احیای تفکر دینی دم می‌زنند؛ غافل‌زآنکه دفاع غلط از دین شاید

چند صباحی رونق کاذبی برای دین در پی داشته باشد. اما در آینده به حجاب انسان در برابر تعلیم و تفکر دینی تبدیل شده و حیات معنوی را به مخاطره خواهد انداخت.

اما نیروی سوم روشنفکری که شهید مطهری و مکتب او پیش‌قراول و پرچمدار آن می‌باشد. جریان «روشنفکری متدین» است که تفکر دینی را توانا بر نقد و اصلاح دانشها و اندیشه‌های بشری می‌بیند و می‌کوشد انسان مرده و محصور در حیات مادی را با تفکر دینی احیا سازد و حیات معنوی را با احیای دین به جامعه ارمغان کند. مطهری در تمام آثارش - به‌ویژه در «فلسفه تاریخ»، «مسئله شناخت» و «پاورقی‌های «اصول فلسفه و روش رئالیسم» و حتی در درسهایی «شرح منظومه» و... - به نقد اندیشه‌های فلسفی، معرفتی و اجتماعی غرب می‌پردازد و کسانی چون هگل، مارکس، دکارت، کانت و بزرگان اندیشه غرب را در برابر تفکر دینی به چالش می‌کشد. شهید مطهری در زمانی قیام علمی و اجتماعی خود را آغاز کرد که هر دو نیروی روشنفکری در جامعه فعال بودند. خود او می‌گوید: «هجوم استعمار غربی با عوامل مرئی و نامرئیش از یک طرف و قصور یا تقصیر بسیاری از مدعیان حمایت از اسلام در این عصر از طرف دیگر، سبب شده که اندیشه‌های اسلامی در زمینه‌های مختلف از اصول گرفته تا فروع، مورد هجوم و حمله قرار گیرد.»^{۱۴} ایشان تصریح می‌کنند: «این دین مقدس در حال حاضر بیش‌ازهر چیز دیگر از ناحیه برخی از کسانی که مدعی حمایت از آن هستند، ضربه و صدمه می‌بیند.»^{۱۵}

مکتب شهید مطهری در برابر نیروی اول و دوم روشنفکری

نیروی اول روشنفکری که غریزه است، هیچ حرفی از خود برای گفتن ندارد هم‌ازین‌رو برای رد اندیشه‌های تقلیدی و بی‌بهره از تفکر و منطق کافی آنان، می‌توان به منابع خودشان رجوع کرد و با نقادی همین منابع به آنها پاسخ مقتضی داد.

نیروی اول روشنفکری خود دو دسته‌اند که استاد درباره آنها می‌گوید: «در مملکت ما گروه به‌اصطلاح روشنفکران خودباخته که تعدادشان هم کم نیست، دو دسته‌اند: یک دسته می‌گویند ما باید مکتب غربیها را از کشورهای آزاد بگیریم - لیبرالیسم - و عده‌ای دیگر می‌گویند ما باید مکتب را از بلوکهای دیگر غربی بگیریم - کمونیسم»^{۱۶}

هم‌ازین‌رو با اینکه مطهری هدف خود از نوشتن کتابها و مقالات را حل مسائل اسلامی می‌داند. در بسیاری از آثار خود به اندیشه متفکران بزرگ شرق و غرب می‌پردازد. به‌عنوان مثال، کتاب فلسفه تاریخ ایشان در واقع نقد تاریخ‌گرایی مارکس را هدف گرفته است؛ زیرا گروه گسترده‌ای از روشنفکران غریزه در آن زمان بر اساس آموزه‌های حزب توده به مارکسیسم و کمونیسم روی آورده بودند و استاد با نقد بزرگان اندیشه مادی در حقیقت به مبارزه با نیروی اول روشنفکری در جامعه همت گمارد.

و اما در ارتباط با نیروی دوم روشنفکری باید گفت: این

نیرو با آمیختگی و التقاط میان تفکر دینی و فرآورده‌های دانش و اندیشه نوین، مدعی بود که حرف تازه‌ای برای گفتن دارد. دست‌کم آنها در صورت بیان مباحث، شیوه نوینی را در پیش گرفته بودند هم‌ازین‌رو استاد مطهری سعی می‌کرد با این گروه به‌طور مستقیم مواجه شود و همواره در نقد آراء و آثارشان می‌کوشید.

مطهری پس از اشاره به دو گروه روشنفکری غریزه، از نیروی اول به نیروی دوم روشنفکری توجه کرده و می‌نویسد: «بدبختانه گروه سومی هم پیدا شده‌اند که به یک مکتب التقاطی معتقد شده‌اند. اینها قسمتی از ریش کمونیسم را گرفته با چند تار موی سیل اگزستانسالیسم ترکیب کرده‌اند و بعد هم به ریش اسلام چسبانده‌اند. آن وقت می‌گویند مکتب اصیل و ناب اسلام این است و جز این نیست.»^{۱۷}

برای نمونه، ایشان در کتاب اصول فلسفه به رد نظریه دیالکتیکی در باب تاریخ ادیان پرداخته است.^{۱۸} وی همچنین تجربه‌گرایی و سیانتیسم مهندس بازرگان در براهین توحید را نقد کرده^{۱۹} و در کتاب توحید^{۲۰} و کتاب نبوت^{۲۱} و کتاب معاد^{۲۲} راه طی شده توسط ایشان را مورد بررسی قرار می‌دهد.

شهید مطهری با محور قراردادن تفکر دینی و سنجش اندیشه‌ها و علوم گوناگون در چارچوب یک روش منطقی، جریان تازه‌ای را در میان روشنفکران پدید آورد که بر اساس تفکر دینی به مطالعه و پژوهشهای علمی می‌پردازد. نه‌اینکه با دانش و اندیشه بشری به نقد، ارزیابی و یا تبیین دین بپردازد و یا مثل برخی روشنفکران غریزه، تفکر دینی را با تکیه بر دانش و اندیشه بشری، یکسره مخدوش و مردود به شمار آورد. او معتقد بود تفکر دینی باید ایمان و اندیشه توحیدی را با علم جمع کند اما مبنا و محور، توحید و تفکر دینی است: «اسلام دینی است که با توحید آغاز می‌گردد... و مدخل این منطق هم از نظر قرآن تمام صفحه کائنات است، کارت ورودش علم و تحصیل است، ابزار و وسیله گردش در این منطقه قوه تفکر و استدلال منطقی است.»^{۲۳}

مطهری در عین حال از برخی کارهای روشنفکران دینی تقدیر می‌کرد؛ به‌عنوان مثال تحقیق علمی مهندس بازرگان با عنوان «آباد و باران در قرآن» را مورد ستایش قرار می‌داد؛ و البته همچنان موارد نقد آن را نیز برمی‌شمرد. آنچه را که مطهری می‌کوشید تا به نسل جوان و تحصیلکرده و روشنفکران اهل قلم آموزش دهد، این بود که: «در کوششهای علمی و استفاده از علوم و اندیشه‌های گوناگون، تفکر دینی را ملاک قرار دهید تا از آن ایمان برآید و اندیشه شما و جامعه‌تان احیا شود.» استاد معتقد بود: «ما باید نشان بدهیم جهان‌بینی اسلامی، نه با جهان‌بینی غرب منطبق است و نه با جهان‌بینی شرق؛ و به هیچ کدامشان وابسته و محتاج نیست... من به عنوان نصیحت می‌گویم: کسانی که اینچنین فکر می‌کنند، یعنی می‌خواهند مکتب اسلامی را با مکاتب دیگر تطبیق دهند و یا عناصری از آن مکتب را در اسلام وارد کنند، چه بدانند چه ندانند، در خدمت استعمار هستند. خدمت اینها به استعمار از خدمت آنها

که عامل استعمار سیاسی یا استعمار اقتصادی هستند. به‌مراتب بیشتر است و به‌همین نسبت خیانت آنها به ملت بیشتر و عظیم‌تر. از این‌رو با توجه به این خطرات برای حفظ انقلاب اسلامی در آینده از جمله اساسی‌ترین مسائلی که باید مدنظر داشته باشیم حفظ و اشاعه استقلال مکتبی و ایدئولوژیک خودمان است»^{۲۴}

علت این که مطهری وابستگی فکری را خطرناک‌تر می‌داند این است که وابستگی سیاسی و اقتصادی معلول محدودیت انسان در حیات مادی و محرومیت از حیات معنوی و احیای دینی است. اما وابستگی فکری و علمی باعث از دست رفتن حیات معنوی می‌شود.

تاکید استاد مطهری بر حفظ و اشاعه استقلال مکتبی، در واقع بنیانگذاری و اعلام اساسی‌ترین اصل مانیفست نیروی سوم روشنفکری یعنی روشنفکری متدین است که با هدف دستیابی به تفکر دینی و احیای دینی جامعه، به کوشش علمی و اجتماعی می‌پردازد. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- رک: جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ سوم، ۱۳۷۶، فصل چهارم.
- ۲- حمید پارسانیا، حدیث پیمان، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، چاپ دوم، صص ۸۷ و ۸۰ و ۷۹.
- ۳- رسول جعفریان، صفویه از ظهور تا سقوط، تهران، موسسه دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، صص ۳۷۷ و ۳۷۲.
- ۴- حمید پارسانیا، همان، ص ۹۰.
- ۵- رک: مظفر نامدار، رهیافتی بر مبانی مکتبها و جنبشهای سیاسی شیعه در صد ساله اخیر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶، مقصد نهم و دهم.
- ۶- مجموعه منبع فقهی جواهر الکلام، به قلم شیخ محمدحسن نجفی (وفات ۱۲۶۶)، رهاورد این جریان فقهی است.
- ۷- رک: اشپینگل فوگل، تمدن مغرب زمین، ترجمه: محمدحسن آریا، تهران، امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۸۰، فصل یازدهم.
- ۸- بحی دولت‌آبادی، حیات یحیی، بی‌جا، انتشارات عطا، ۱۳۶۱، صص ۳۲۵؛ همچنین نک به: جلال آل احمد، همان صص ۲۹۳، ۴۰۰.
- ۹- رک: فراماسونرها، روتارین‌ها و لاینزهای ایران ۱۲۵۷، ۱۳۳۳، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج اول، ۱۳۷۷.
- ۱۰- رک: آثار عبدالکریم سروش.
- ۱۱- به‌عنوان مثال گروهی که به تشکیلات سازمان مجاهدین (منافقین) معروفند جزء این دسته می‌باشند.
- ۱۲- این وابستگی به‌طور فزاینده در حوزه فکر و اندیشه بوده است و در مواردی به وابستگی سیاسی و اقتصادی هم رسیده، رک: سیدیحیی یثربی، ماجرای غم‌انگیز روشنفکری در ایران، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹، ص ۲۰۴.
- ۱۳- حمیدرضا مظاهری‌سیف، تحقق اهداف انقلاب و رسالت نسل سوم.
- ۱۴- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۲۸.
- ۱۵- همان، ص ۲۸۰.
- ۱۶- مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹، ص ۱۲۹.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- همان، ص ۷۹.
- ۱۹- همان، ص ۸۹۳.
- ۲۰- همان، ج ۴، ص ۱۷۹.
- ۲۱- همان، صص ۳۷۱، ۳۸۴.
- ۲۲- همان، صص ۶۸۱، ۶۸۷.
- ۲۳- مرتضی مطهری، بیست گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۶۹، ص ۲۳۱.
- ۲۴- مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، همان، ص ۱۳۱.